

'سرنوشت خونین'

کاری از تیم:

Flaxen Guys



Flaxen_guys



Flaxen_guys



Flaxenguys

مترجم:

Yuki

کلینر:

S.Z

ویراستار:

F_S_S12

تایپیست:

Kian_ft

این باید...



... وصیتنامه‌ی
مادر باشه.

تاسل.

من نمی‌تونم
تضعین کنم...

بتونی اینو
بخونی...

اما اگه این نامه
رو پیدا کردی،

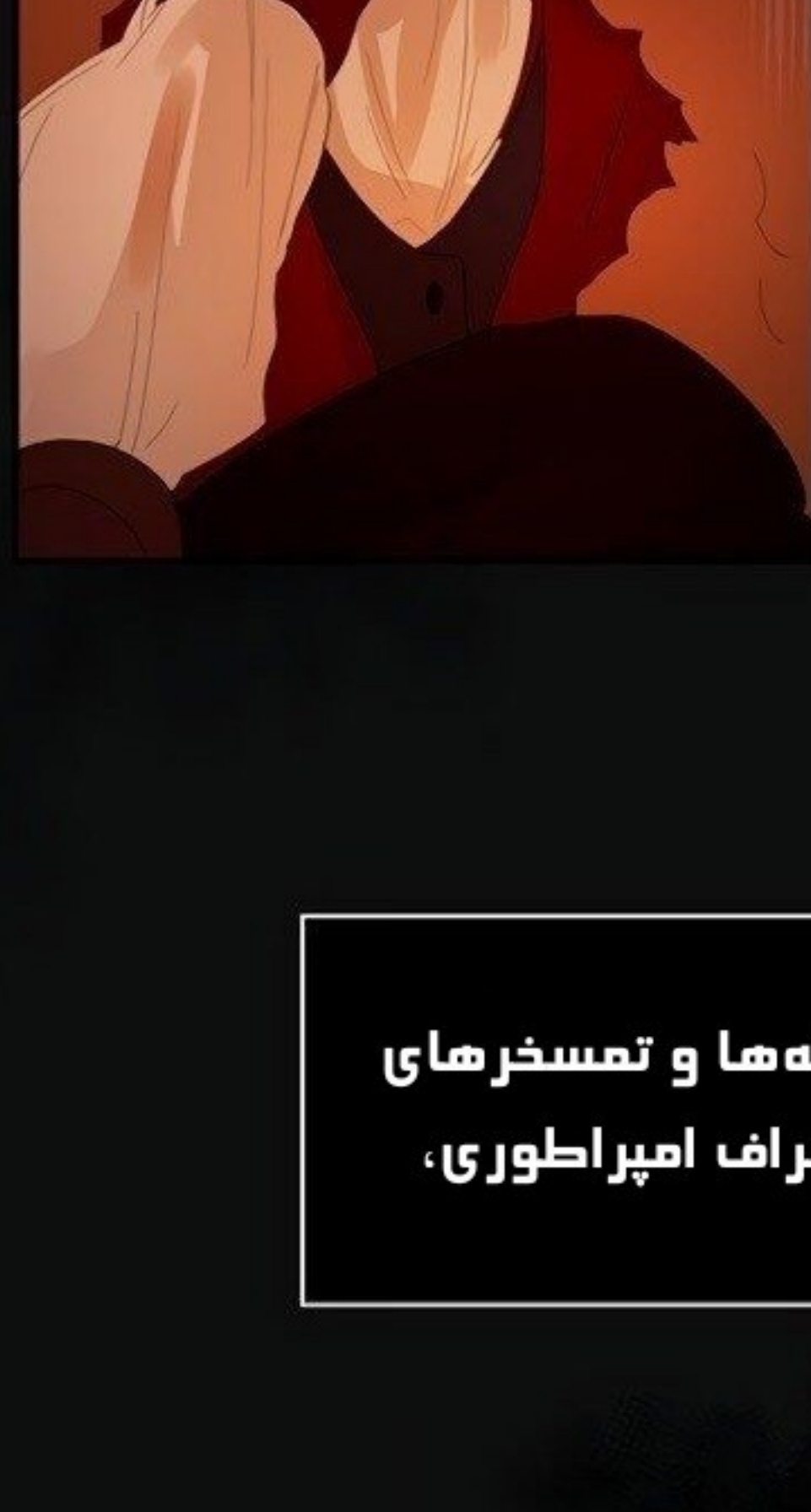


پس لطفاً اول
منو ببخش.

من با امپراطور
ازدواج کردم ولی انکار که
بهش فروخته شدم.



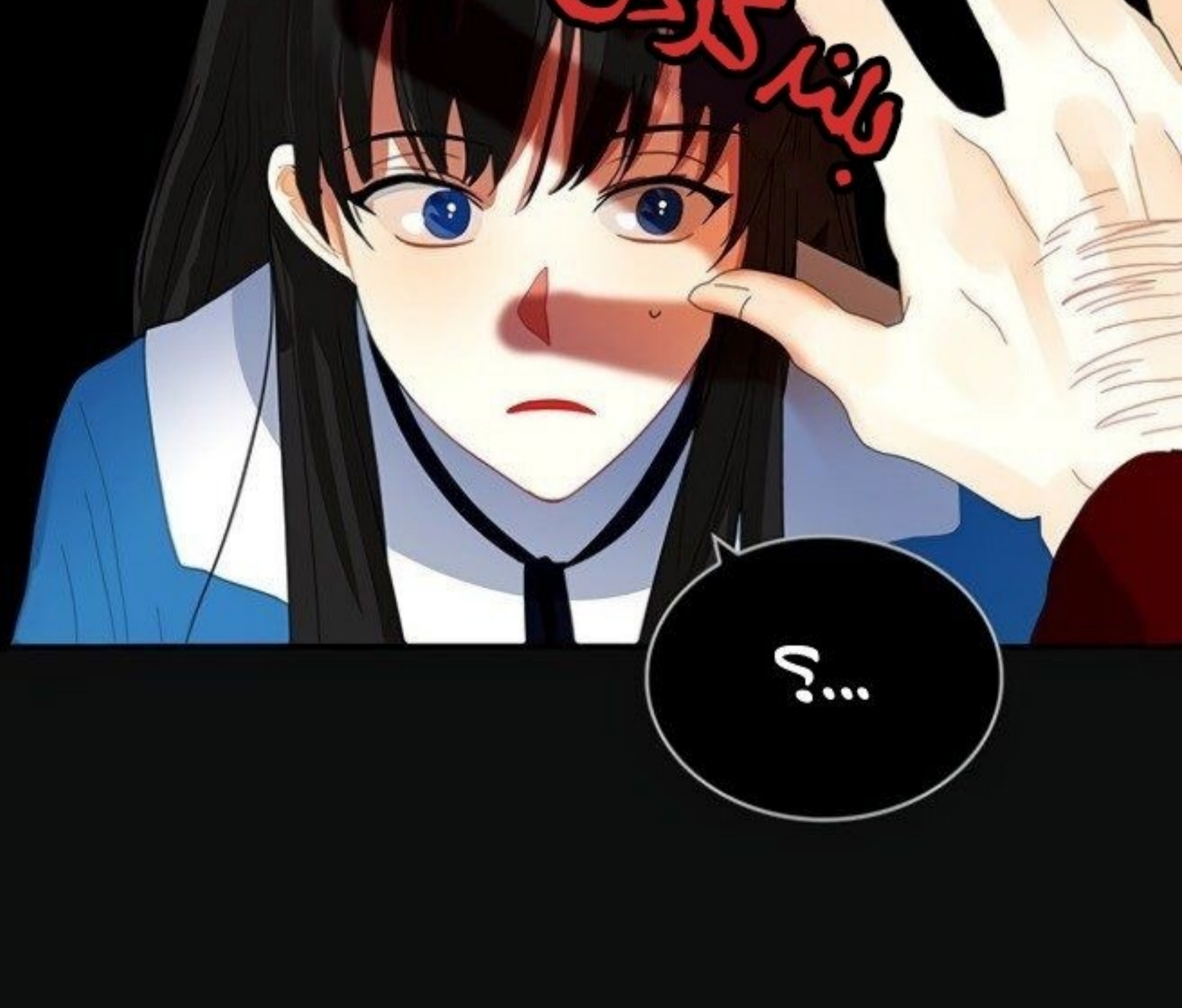
زجری که
از طرف امپراطور
متحمل می‌شدم.



طعنه‌ها و تمسخرهای
اشراف امپراطوری.



و حتی غم و اندوهی
که با گذر زمان به
وجود اومده بود،

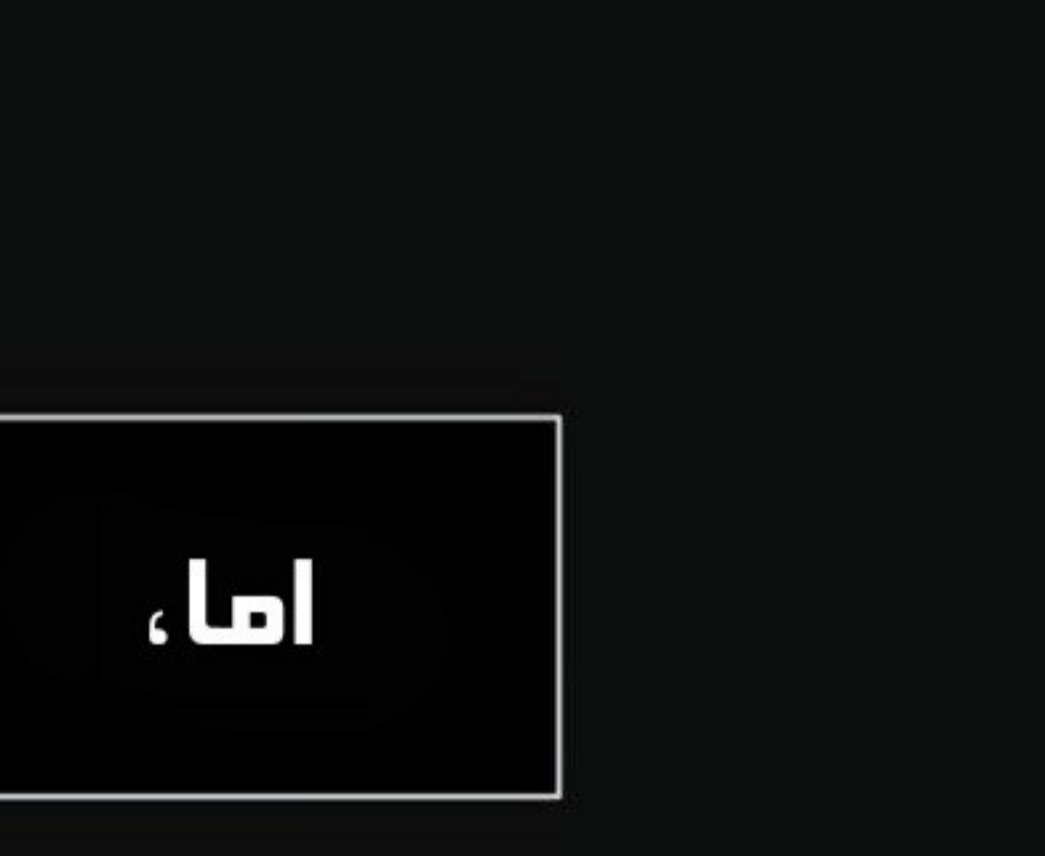


...؟

سپیداجه!

آهوهه!!

می تونستم
همه شونو تحمل
کنم.



اما،

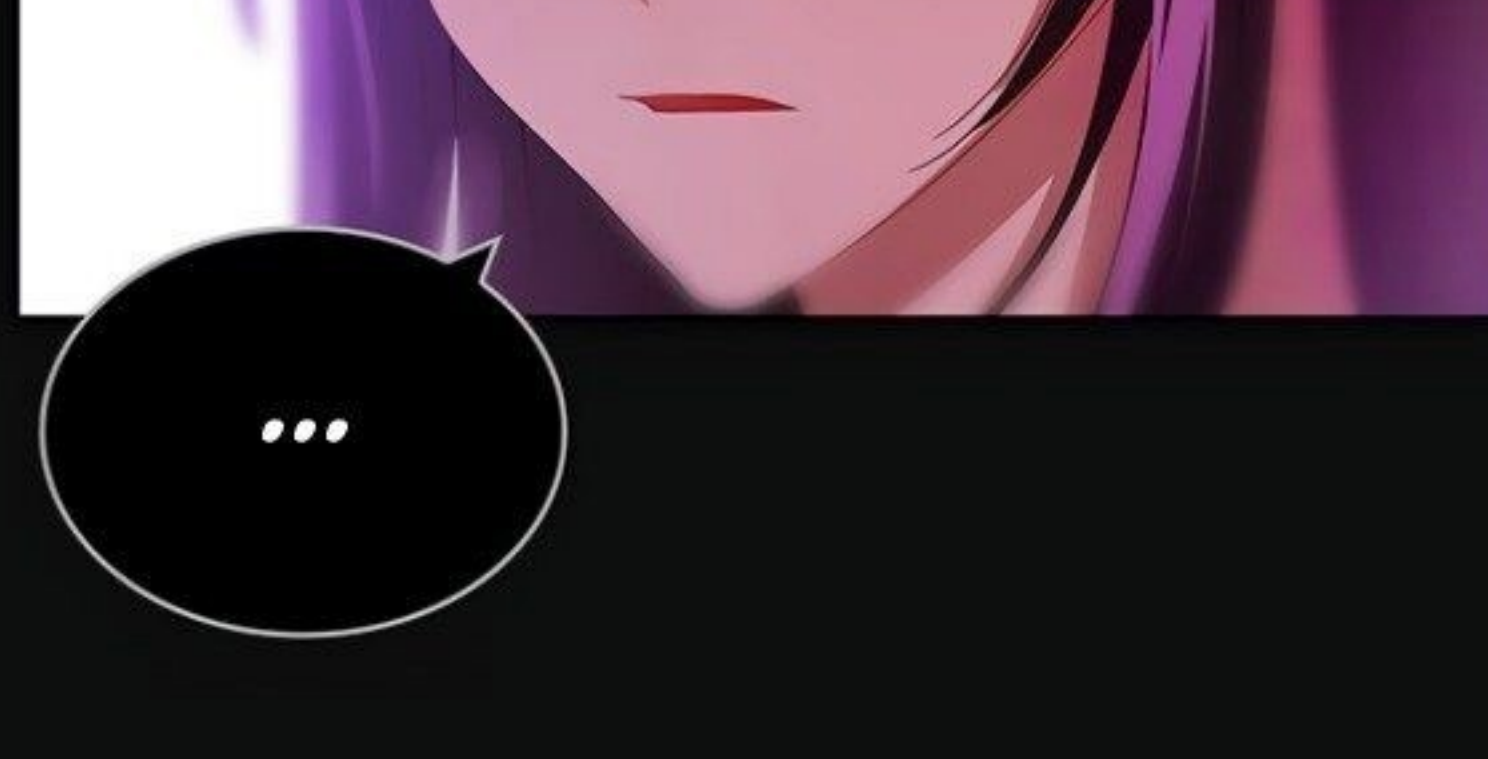


!





اگه اینکه من
به عنوان گروگان
زندگی کنم، زندگی تو
رو به خطر بندازه،



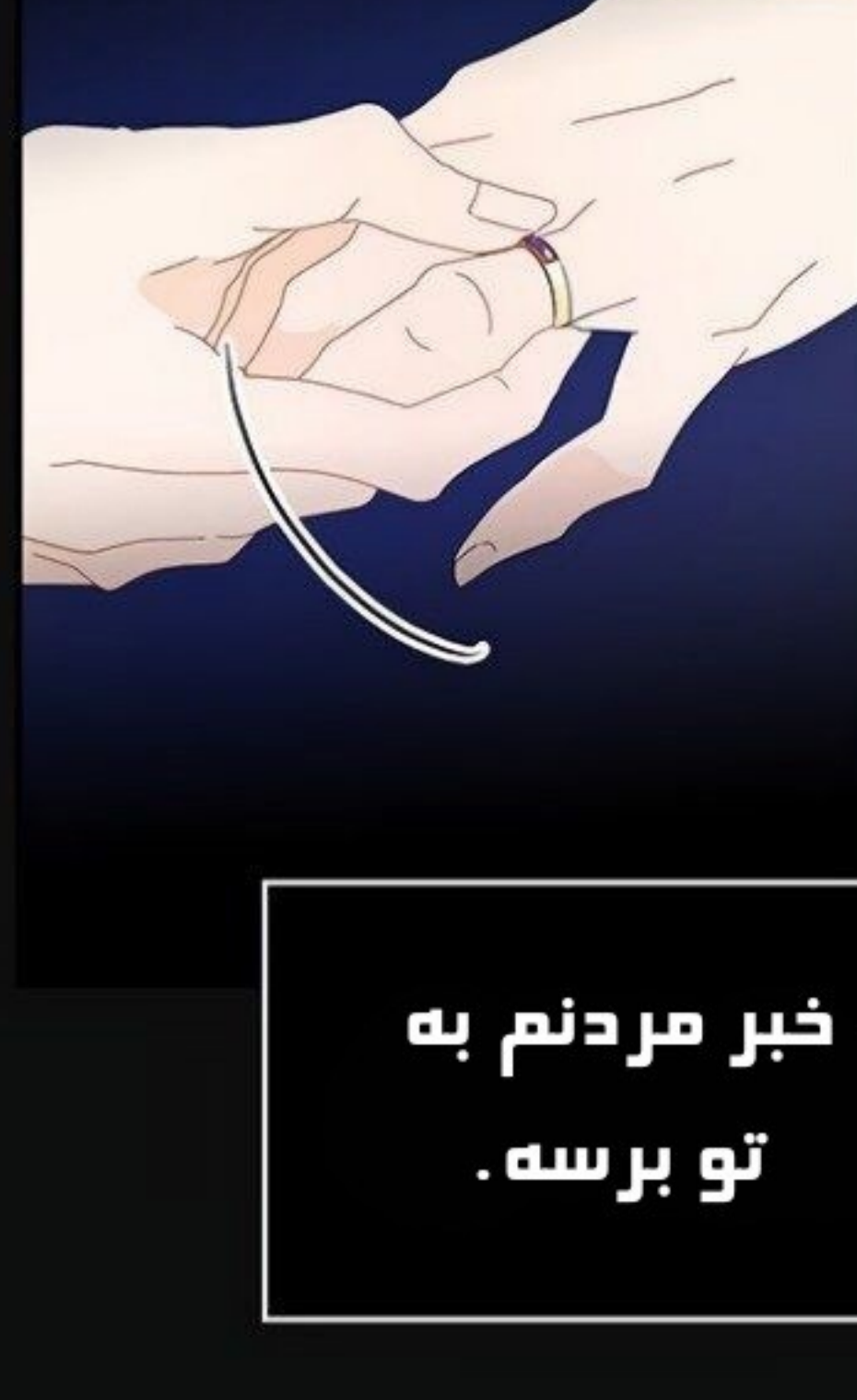
...



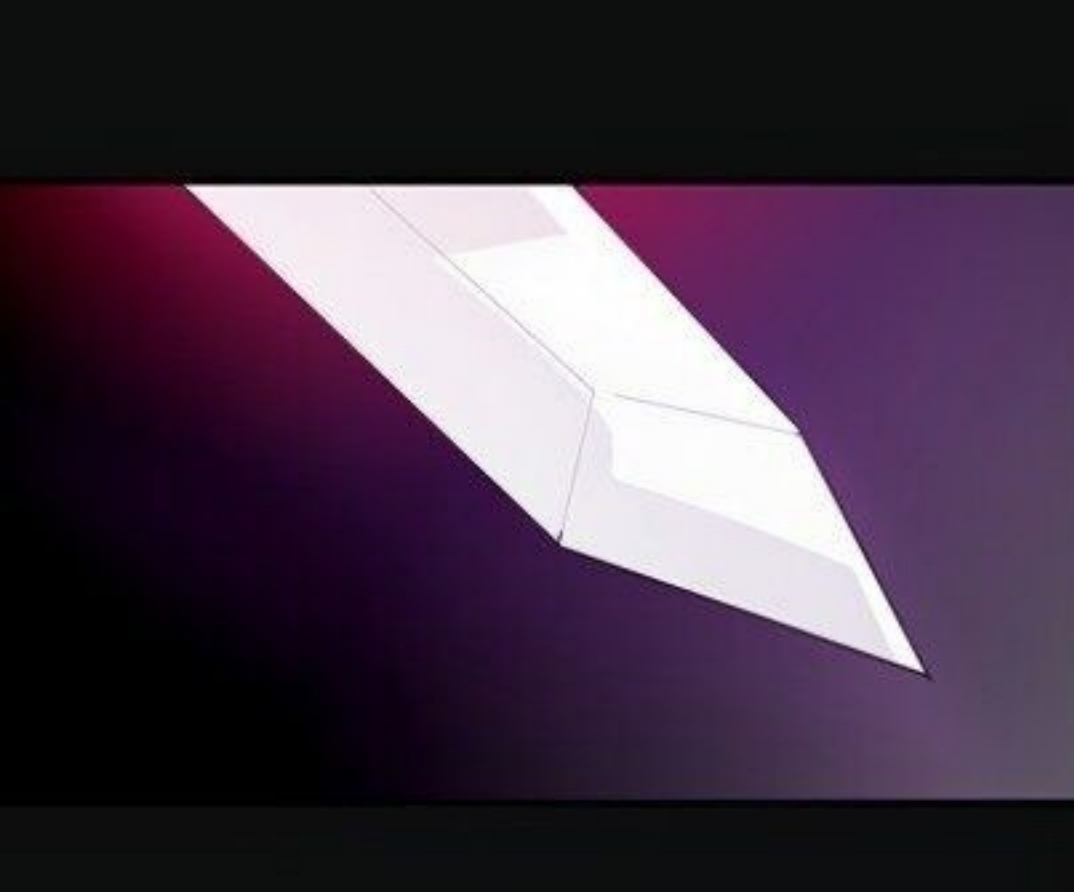
نمی‌تونم
تحملش کنم.




دعا می‌کنم که
هرچه زودتر...



خبر مردنم به
تو برسه.



تا بتونی بالاخره
زندگی کنی.



دوست دارم،
تاسل.



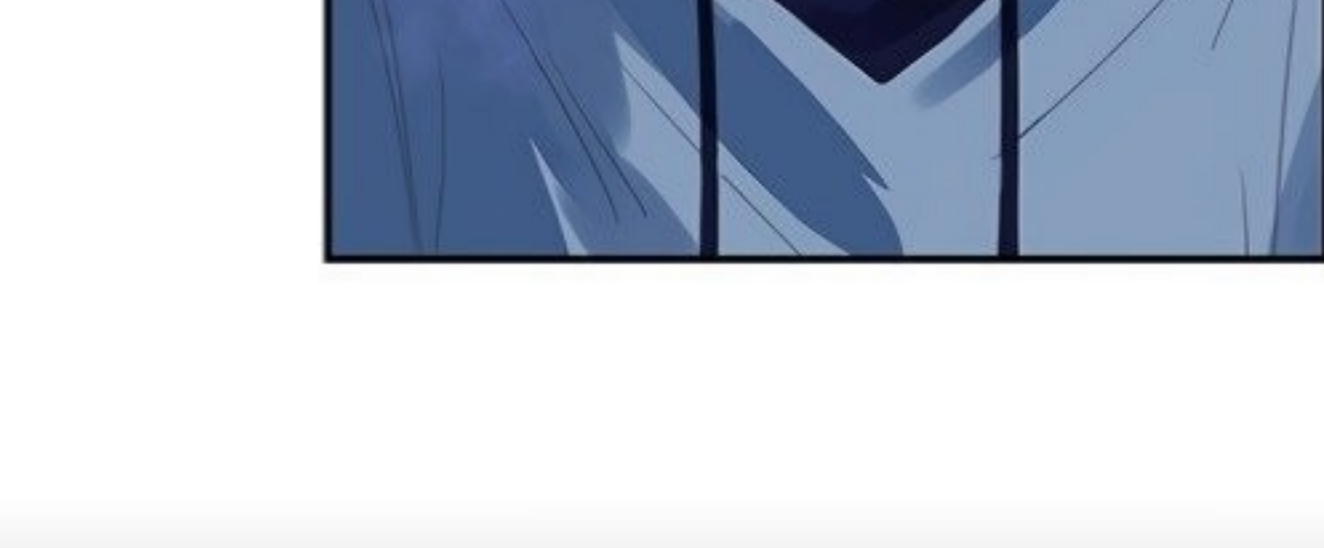
تو تنها...



نور من بودی.



...



امپراطور از
مرگ ملکه النا
خبر داشته؟

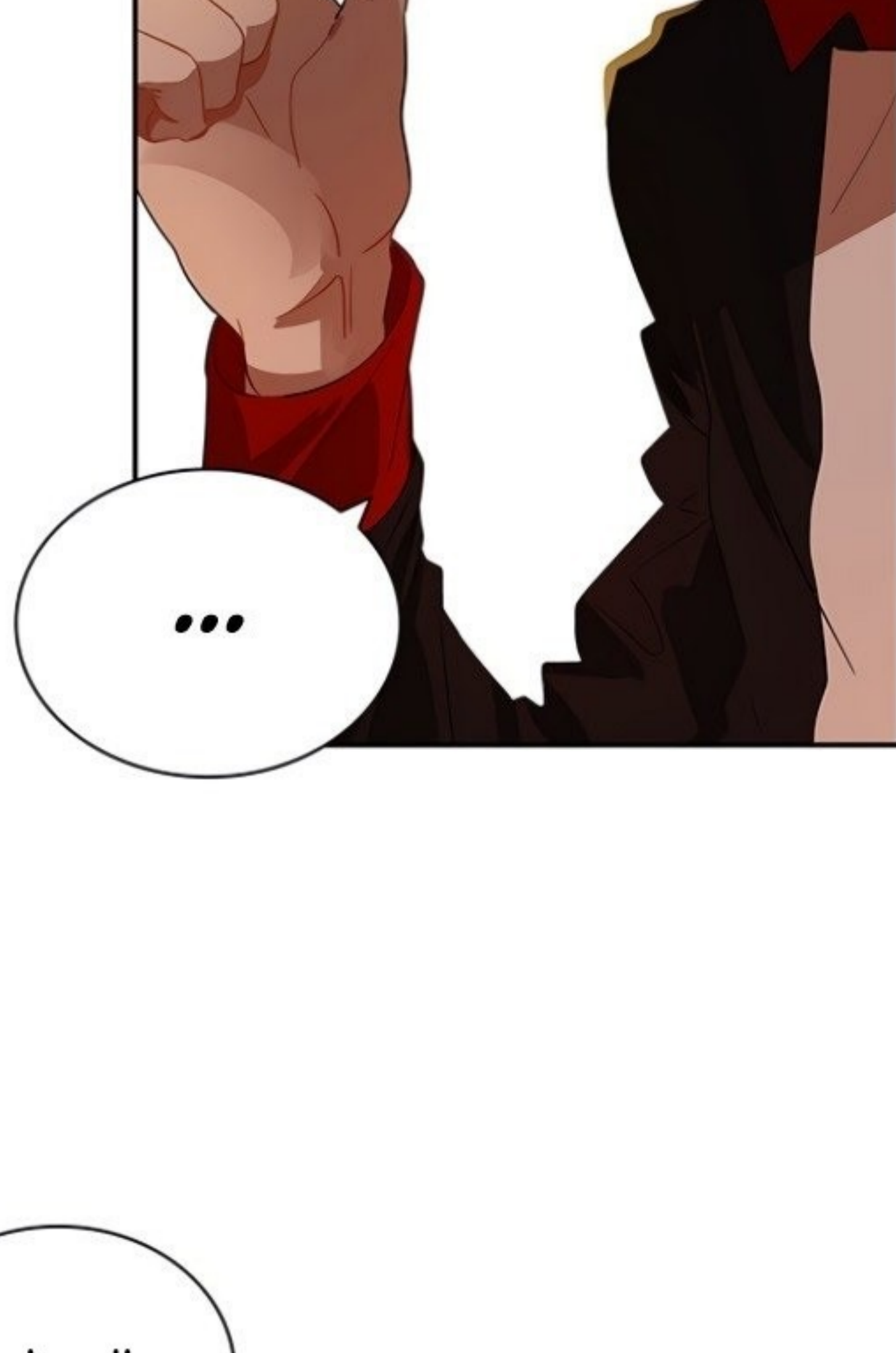
به احتمال زیاد
می‌دونسته.

اما امپراطور...

جسد ملکه رو
ول کرد تا بپوسه، و تا زمانی
که اون تبدیل به اسکلت شد
بهش اهمیتی نداد.

همه‌ش به خاطر
اینکه اگه خبر مرگش
درز پیدا می‌کرد،

اون قلاده‌ی
دور کردن پسرشو از
دست می‌داد.



عالیجناب...





می تونی برام
یه جعبه ی کوچیک
چوبی گیر بیاری؟





عاليجناب،

اگه مشکلی
ندارین...

منم دوست
دارم تو مراسم
تشییع علیاحضرت
النا باشم.

اشکالی نداره؟



...

...البته.



ما از پشت سر
جناب میخائیل حرکت
کردیم،

قدم

قدم

و به سمت کوهی
که پشت اردوگاه بود، رفتیم؛
جایی که به تپه با چشم انداز
قشنگی بود.

قدم

قدم

فرو کردن

فرو کردن

اونجا، پرنس
دوم خودش زمینو
کند،

ریختن

ریختن

و بقایای
ملکه النارو دفن
کرد.

ریختن ..

قبر هموار بود،
بی هیچ برآمدگی و
سنگ قبری، و فقط
چهار عزادار داشت.

ما داشتیم ملکه‌ی
یه امپراتوری رو
دفن می‌کردیم...



با این وجود،
مراسم خاکسپاری خیلی
ساده بود.



حتی الانم
که اشک بقیه داره
سرازیر می‌شه،

من داشتم
مزایا و معایب این وضعیت
رو ارزیابی می‌کردم،

...

مثل زندگی قبلیم.

از نظر استراتژیک،

مرگ ملکه النام...

ادب: // پریم الیسیه

برای پرنس دوم
یه فایده داشت.





البته ناراحتیم که
ایشون زندگی خودشون
رو از دست دادن،

اما...

این پیزیه که من،

غیر ارادی
مساب می‌کنم.

مثل کاسیا دل رومان
زندگی قبلیم که "ماشین بیگلی"
بود.

بانو کاسیا،

!

ممنون که مادرم
رو برگردوندی.

اگه به خاطر تو
نبود، من نمی‌دونستم
که اون زنده‌ست یا
مرده.

نه قربان...

من فقط از
دستوراتتون پیروی
کردم.

تنها کاری که یه
ماشین می‌کنه پیروی از
دستورات اربابشه...

ادیتور: یسویا وایس
اورژانس احیای...
۰۰۰

تو فقط از دستوراتم پیروی کردی...



اینطوره؟

از این به بعد، می‌شه طرز فکر تو راجع بهش تغییر بدی؟



عالیجناب؟

ازت می‌خوام...

فقط کورکورانه هرچی که می‌گم رو انجام ندی،



بلکه فکر کنی و نظراتت رو باهام به اشتراک بذاری،

تا کشوری بسازیم که همه بتونن توش خوشحال باشن.



حتی تو بانو کاسیا.

진혼의 카르마

글 쌀쑤 |
그림 라다 |
원작 레몬개구리 |
제공 엠스토리허브 / 팀헤임달 |

